

## بخش شانزدهم ، فدرال رزرو

در قاره جدید اما روند حاکمیت سرمایه یهود به دشواری قاره قدیم نیست. حاکمیت سیاسی از همان ابتدا در کف با کفایت تشکیلات فراماسونری جهانی قرار دارد. برای مافیای یهود روند استقلال و خارج شدن از زیر سلطه دولت فخمه از کانال تبدیل شدن به یک "ثقل قدرت" مالی و به تبع آن سیاسی و اقتصادی در قاره جدید می گذرد. هدف استراتژیک این مافیا تمرکز قدرت جهانی در آمریکا و جایگزینی آن با بریتانیای کبیر است. لازمه تحقق این استراتژی ، انتقال مرکزیت مالی بین المللی از "سیتی او لندن" به "وال استریت" و مرکزیت فراماسونری جهانی از "یورک" در اسکاتلند به نیو "یورک" در آمریکای شمالی می باشد. در این راستا استقلال فراماسونری آمریکا نیز یکی از الزامات صرف نظر ناکردنی دستیابی به هدف فوق و تماماً در جهت تحقق این ایده قرار دارد. تا تبدیل این مافیا به یک قدرت مالی تثبیت شده اما ، یهودیت بین المللی در طول قرن نوزدهم خدمت به دولت فخمه و مرکزیت اسکاتلند را نیز همچنان در دستور کار خود دارد.

در جریان جنگهای استقلال و بعد از آن ، دو گرایش بارز در فراماسونری آمریکا را می توان مشاهده کرد. گرایش قویتر همچون گذشته، خواهان ادامه تبعیت از مرکزیت "لژ بزرگ اسکاتلند" با محوریت خاندان سلطنتی بریتانیاست و گرایش دوم متمایل به استقلال لژهای فراماسونری آمریکای شمالی و ادغام کلیه آنها در یک لژ واحد تحت عنوان "لژ بزرگ آمریکا" تحت رهبری جرج واشینگتن می باشد. اولین رویارویی این دو گرایش را میتوان در جریان گردهمایی نمایندگان لژهای ایالات مختلف آمریکا در موریس تاون واقع در ایالت نیوجرسی در ۷ فوریه ۱۷۸۰ مشاهده کرد. شمار بسیاری از نمایندگان، جرج واشینگتن را برای نامزدی مقام استادی اعظم کلیه لژهای آمریکایی تحت رهبری یک لژ جدید بنام "لژ بزرگ آمریکا" پیشنهاد می کنند. پروتکل تهیه و تنظیم شده در این نشست نهایتاً برای رأی گیری به تمامی لژهای ایالات فرستاده می شود. در این رأی گیری ، خیز گرایش استقلال بدلیل مخالفت لژ ایالت ماساچوست عجالتاً نافرجام می ماند.

جرج واشینگتن اولین و مهمترین رئیس جمهور تاریخ آمریکا در عین حال از بالاترین اعضای گرایش مستقل فراماسونری ایالات متحده و "ایلو میناتی" است. ( در رابطه با ایلو میناتها در بخشهای آتی مفصل توضیح خواهم داد ). او عضویت خود را همواره و تا آخرین لحظات عمر حتی در موضع ریاست جمهوری آمریکا نیز حفظ کرده است. واشینگتن که در سال ۱۷۵۲ برای اولین بار بطور رسمی به عضویت لژ شماره یک "فریدریکسبورگ" در ویرجینیا درآمده است ، یکسال پیش از انتصابش به ریاست جمهوری ایالات متحده در ۱۷۸۸ به عنوان رئیس لژ شماره ۳۹ "آلکساندرا" در ویرجینیا تعیین می گردد. وابستگی واشینگتن به فراماسونری آن چنان بارز و آشکار است که برخلاف موارد مشابه اصلاً نیازی به افشای آن نیست ، چرا که او خود تلاشی به مخفی کردن این رابطه ندارد. تنها چیزی که مخفی می باشد تشکیلات ایلو میناتی هست.

جرج واشینگتن از معدود موارد تاریخی است که پس از به عهده گرفتن مقام ریاست جمهوری نیز برخلاف معمول وابستگی خود به فراماسونری را علناً ادامه داده و از موضع ریاست لژ آلکساندرا استعفا نمی دهد و این مقام را در تمامی سالهای ریاست جمهوری حفظ می کند ! معنی دارتر آنکه واشینگتن مراسم سوگند خود را نیز در مقابل "روبرت آر لیوینگستون" **Robert R. Livingston** استاد اعظم لژ بزرگ نیویورک بجا می آورد.

اما مهمترین سنتی که از او تا همین امروز بجا مانده است و بعد از او نیز تمامی روسای جمهور آمریکا به جز "جان اف کندی" بلااستثنا از آن پیروی کرده اند ، سوگند خوردن روسای جمهوری ایالات متحده به تورات - انجیل لژ شماره یک سنت جان نیویورک می باشد.

کندی که اولین و تنها رئیس جمهور کاتولیک در آمریکاست در مراسم سوگند ریاست جمهوری از سوگند به انجیل فراماسونری امتناع کرده و به انجیل خانوادگی خود سوگند می خورد. یک مورد دیگر هم در رابطه با عدم استفاده از انجیل سنت جان در مراسم سوگند "جرج دبلیو بوش" صورت می گیرد. البته شخص او در این تصمیم گیری همانگونه که در بسیاری تصمیم گیریهای دیگر، نقشی ندارد. این اقدام در این روز تنها بدلیل بارانی بودن هوای مراسم که در فضای آزاد انجام می شود و برای خیس نشدن تورات - انجیل فراماسونری بوده است و نه چیز دیگری ، چرا که هم او و هم رقیب انتخاباتی دمکراتش "جان کری" هر دو در این مقطع زمانی همزمان عضو لژ فراماسونری "اسکال اند بانز" **Skull & Bones** به معنی "جمجمه و استخوان" بوده اند. به جز جرج دبلیو دو نفر دیگر از روسای جمهور آمریکا یعنی بوش پدر و ویلیام هوارد تافت نیز عضو این تشکیلات بوده اند.

در این رابطه بد نیست که پرائتزی باز کرده و به دو مصاحبه جداگانه تیم روسرت برنامه گذار مشهور تلویزیون "ان بی سی" با جرج بوش از حزب جمهوریخواه و رقیب انتخاباتی جان کری از حزب دمکرات نگاهی بیاندازیم. او ۴ سال بعد در ۱۳ ژوئن ۲۰۰۸ در سن ۵۸ سالگی بر اثر یک حمله قلبی با زندگی وداع می کند! مصاحبه ۳۱ اوت ۲۰۰۳ "تیم روسرت" **Tim Russert** با جان کری و مصاحبه دیگر او در ۹ فوریه ۲۰۰۴ با جرج دبلیو بوش بدون هیچ شرح و توضیحی مناسبات مافیایی پشت صحنه و فریبکاریهای روی صحنه بازیگران سپهر سیاسی ایالات متحده را نشان می دهد. هیچیک از ایندو علی رغم لودگیهایشان عضویت مشترک در حلقه مخفی مجمه و استخوان را تکذیب نمی کنند. روسرت از کری می پرسد:

- شما هر دو عضو "اسکال اند بانز" بوده اید. یک انجمن مخفی در (دانشگاه) یل. این بما چه چیزی را میگوید؟  
جان کری: چیز زیادی نمی گوید. زیرا این یک راز است!  
تیم روسرت: آیا یک جور دست دادن ویژه پنهانی و یا یک کد مخفی وجود دارد؟  
جان کری: آرزو دارم که چیزی پنهانی برای افشا کردن می داشتم.  
تیم روسرت: مثلاً عدد ۳۲۲، یک عدد رمزی؟

جان کری: انواع و اقسام راز و رمزها وجود دارد تیم! اما چیزی که مخفی نیست عدم موافقت من با خط و خطوطی است که رئیس جمهور فعلی، مملکت را با اتکاء به آنها هدایت می کند. ما بهتر اینکار را می کنیم و من مصمم به انجام اینکار هستم.

۹ فوریه ۲۰۰۴ روسرت در مصاحبه اش با جرج دبلیو بوش دوباره همین ریل را ادامه می دهد.

تیم روسرت: شما هر دو عضو انجمن مخفی اسکال اند بانز بوده اید!  
جرج دبلیو بوش مودبانه جواب می دهد: این آنقدر مخفی است که ما نمی توانیم درباره اش صحبت کنیم!  
تیم روسرت: این برای آمریکا چه مفهومی دارد؟ معتقدان به تئوری توطئه در شرف از دست دادن تعادلند.  
جرج دبلیو بوش با خنده: این را مطمئنم! نمی دانم! تا حالا تارنمایی را مشاهده نکرده ام.  
تیم روسرت: و عدد ۳۲۲؟

جرج دبلیو بوش (بدون توجه به سؤال): ببینید! او (کری) حریفی نیست. من هم از این خورسندم!

\*\*\*\*\*

برمی گردم به مطلب اصلی! همانگونه که در اروپا رخ داد در قاره جدید هم ضرورت دارد که همان ریل دنبال گردد. "روتشیلدها" از طریق انگلستان دراز و شرکایشان در آمریکا همچون "مورگانها" و "واربورگها" بدنبال تصاحب بی چون وچرای قدرت مالی و حاکمیت بر سیستم بانکی ایالات متحده اند. مهار بانکها و سرمایه های غیرخودی و در مرحله بعدی از میدان بدرکردن آنان و بدست گرفتن کنترل کامل بر پول و بازار سهام نیاز به ایجاد یک مرکزیت مالی مقتدر و در عین حال مستقل از دولت فدرال دارد. روندی که بلافاصله پس از ادای سوگند اولین رئیس جمهور آغاز گردیده و پس از گذار از پستی و بلندیهای بسیار نهایتاً راه به تأسیس یک مرکزیت مالی خصوصی تحت رهبری مطلق کلان سرمایه یهود موسوم به "فدرال رزرو" میبرد.

کمتر از یکسال پس از انتخاب جرج واشینگتن، به ابتکار "الکساندر همیلتون" **Alexander Hamilton** وزیر دارایی وقت اولین بانک مرکزی آمریکا تحت عنوان "اولین بانک ملی ایالات متحده" در سال ۱۷۹۰ و با یک مجوز بیست ساله تأسیس می گردد. همیلتون همچون جرج واشینگتن، بنیامین فرانکلین و بسیاری از چهره های موسوم به پدران بنیانگذار عضو تشکیلات فراماسونری جهانی است. چهره های مشهوری همچون جان جی "**John Jay**"، اتان آلن "**Ethan Allen**"، ساموئل آدامز "**Samuel Adams**"، پاتریک هنری "**Patrick Henry**"، جان براون "**John Brown**" و راجر شرمان "**Roger Sherman**". او همچنین رابطه تنگاتنگی با امپراتوری روتشیلد در اروپا بویژه با ناتان مایر و بانک متعلق به او یعنی شعبه انگلیس دارد.

موجودیت این بانک یکی از دلایل عمده شکل گیری احزاب سیاسی اولیه در آمریکا و یکی از نقاط افتراق همیشگی گرایشات سیاسی آنزمان تا مقطع بحران عظیم اقتصادی در ۱۹۲۹ و حاکمیت بی قید و شرط کلان سرمایه مالی بر ایالات متحده بوده است. درحالیکه فدرالیستها شدیداً از تأسیس یک بانک ملی حمایت میکردند، جمهوریخواهان دمکرات بر رهبری توماس جفرسن با قاطعیت مخالف چنین بانکی بودند، تا آنجا که دولت جمهوریخواه دمکرات جیمز مدیسون پس از پایان مجوز بیست ساله با تمدید آن در ۱۸۱۱ مخالفت کرده و مانع ادامه کار بانک مذکور می گردد. این مخالفت قاطعانه که می توانست کل نقشه کلان سرمایه مالی در راستای حاکمیت بر قاره جدید را به زیر علامت سؤال ببرد، آغازگر یک زورآزمایی طراز نوین در جهت تصاحب قدرت سیاسی و اقتصادی در دوران جدید می گردد!

سلاح این زورآزمایی استفاده جنایتکارانه از رکود اقتصادی و بحرانهای متعاقب آن به منظور تصرف گام به گام قدرت سیاسی و استیلای پول بر مقدرات جامعه است. در این مقطع ایجاد اولین بحران اقتصادی بزرگ توسط کلان سرمایه مالی و رکود متعاقب آن در اواخر سال ۱۸۱۵ که به متزلزل شدن ارزش منجر می شود ، دولت مدیسون و کنگره را مجبور به سازش در رابطه با تمدید یک مجوز بیست ساله دیگر می کند که حاصل آن در نهایت تأسیس دوباره بانک اینباراما تحت عنوان "دومین بانک ایالات متحده" در ۱۸۱۶ می باشد. جنگ قدرت اما هنوز تعیین تکلیف نشده برجا می ماند.

۱۶ سال بعد دولت ملی گرای "آندرو جکسون" در ادامه این زورآزمایی در سال ۱۸۳۲ با وتوی مصوبه تمدید مجوز بانک مذکور که در ۱۸۳۶ پایان می رسید مانع ادامه کار "دومین بانک" گشته و پروسه انحلال تدریجی آن را کلید می زند. آندرو جکسون هفتمین رئیس جمهوری آمریکا و بنیانگذار حزب دمکرات میباشد. او که خود نیز مانند واشینگتن به گرایش مستقل فراماسونری آمریکا تعلق دارد، در سال ۱۸۰۵ به عضویت رسمی تشکیلات مذکور درآمده و در فاصله ۱۸۲۲ تا ۱۸۲۴ و ۱۸۳۹ ، استاد اعظم "لژ تنسی" بوده است. جریان منتسب به او بیشتر گرایشات ناسیونالیستی در ایالات متحده را نمایندگی کرده و ثقل آن معضلات داخلی می باشد. هواداران او در گذشته از قدرت بسیاری در ساختار سیاسی آمریکا برخوردار بودند که بدنبال تثبیت حاکمیت سرمایه متمرکز یهود در مقطع کودتای مالی عظیم و انتقال قدرت به "سرمایه مالی جهان وطن" در جریان بحران ارزی ۱۹۲۹ ، بتدریج از توان و گستره آن در صحنه سیاسی کاسته شده تا آنکه نهایتاً پس از پایان جنگ جهانی دوم به طور کامل به حاشیه رانده می شوند. در حال حاضر نیز در کنگره آمریکا گرایشی از هواداران او موسوم به "ناسیونالیستهای جکسونی" وجود دارد. "ران پاول" ، یکی از کاندیداهای حزب جمهوریخواه در انتخابات دوران بوش پسر که در همان آغاز کنار رفت متمایل به این جریان بود. پاول یکی از مخالفان سرسخت فدرال رزرو است که کتابها و مقالات متعددی در این رابطه منتشر کرده است.

در ۱۸۶۳ و ۱۸۶۴ بر مبنای "لایحه بانک ملی" مصوب کنگره ، مجموعه ای از بانکهای ملی بوجود می آیند که اجازه دارند اوراق تضمین شده از سوی وزارت دارایی را چاپ و عرضه کنند. از این به بعد تا پایان قرن نوزدهم ، ایالات متحده صحنه بحرانهای مالی پی در پی می باشد. اقتصاد آمریکا زیر فشار سنگینی است که ورشکستگی بانکها و نوسانهای مستمر سیستم ارزی مسبب آن هستند. در سالهای گذار به قرن بیستم این کشور وارد یکی از بزرگترین بحرانهای اقتصادی تاریخ حیات خود می گردد. این فشارهای کمرشکن نهایتاً اگرچه مبنای تشکیل یک مرکزیت مالی در ۱۹۰۰ میلادی را فراهم می کند اما شدت و حدت مقاومت در برابر واگذاری سکان رهبری مالی ایالات متحده به کلان سرمایه مالی هنوز در هم شکسته نشده است. برای بزانو درآوردن این مقاومت گسترده استفاده از سلاح بحرانهای مالی و بانکی همچنان در دستور کار است.

سرانجام در شرایط یک رکود گسترده اقتصادی هدمند، مافیای یهود تهاجم خود را با یک اولتیماتوم در ۱۹۰۷ آغاز می کند. در این سال ایالات متحده درگیر یکی دیگر از بحرانهای اقتصادی بزرگ در تاریخ خود می باشد. "یاکوب شیف" *Jacob Schiff* با استفاده از شرایط بحران اقتصادی و به نمایندگی از سوی بانک کوهن - لوب ، خطاب به حاضران در نشست اتاق بازرگانی نیویورک تهدید می کند:

" اگر ما نتوانیم به یک بانک مرکزی با اختیارات مکفی در زمینه کنترل بر جریان "تأمین وام" دست بیابیم ، آنگاه این سرزمین با سخت ترین و عمیقترین بحران مالی و هرج و مرج پولی تاریخ خود روبرو خواهد شد".

بلافاصله پس از این اولتیماتوم ، کنگره آمریکا که پیام را گرفته است اقدام به فراهم کردن چارچوبهای مناسب در جهت تأسیس یک سیستم مطمئن ! و منعطف بانکی کرده و به تشکیل "کمیسیون ملی ارزی" رأی می دهد. "آکت فدرال رزرو" در ۱۹۱۳ حاصل کار این کمیسیون است.

## تأسیس فدرال رزرو

در ۲ نوامبر ۱۹۱۰ ، نشستی با حضور غولهای کلان سرمایه مالی و صاحبان بزرگترین بانکهای جهان در محل کاخ بیلاقی "جان پیرپونت مورگان" *John Pierpont Morgan* در "جکیل آیلند" در نزدیکی سواحل جورجیا برگزار می شود. هفت نفر شرکت کنندگان در این نشست نمایندگان مستقیم چهار خاندان سلطنتی کلان سرمایه مالی موسوم به "کلان سرمایه یهود" هستند که صاحبان قریب به یک چهارم کل سرمایه مالی جهان در این برهه زمانیند. خاندانهای روتشیلد - راکفلر - واربورگ و مورگان . در اینجا طرح اولیه یک مونوپول مالی عظیم که قرار است حاکمیت و کنترل سرمایه متمرکز یهود بر کل سیستم مالی، اقتصادی و به تبع آن روند سیاسی در آمریکا را در پی داشته باشد ریخته میشود.

هفت نفر شرکت کنندگان در نشست مذکور که همگی بلااستثنا اعضای مافیای یهودند به شرح زیر می باشند:

۱ - "نلسون دبلیو آلدريج" **Nelson W. Aldrich** فراماسون و سناتور از رود آیلند ، رئیس کمیسیون ملی ارز و سهامدار جی پی مورگان ، پدر زن "جان دِ راکفلر یونیور" و پدر بزرگ "نلسون آلدريج راکفلر"

۲ - "آبراهام پیات آندرو" **Abraham Piatt Andrew** رئیس خزانه داری کل و جانشین وزیر دارایی

۳ - "فرانک آ واندربلیپ" **Frank A. Vanderlip** پرزیدنت سیتی بانک نیویورک متعلق به خاندان راکفلر و نماینده ویلیام راکفلر و بانک سرمایه گذاری کوهن - لوب و کمپانی

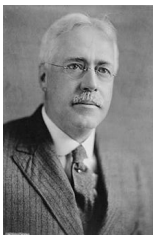
۴ - "هنری پومروی دیویسون" **Henry Pomeroy Davison** سهامدار اصلی جی پی مورگان و کمپانی

۵ - "چارلز دی نورتون" **Charles D. Norton** پرزیدنت اولین بانک ملی نیویورک متعلق به خاندان مورگان

۶ - "بنیامین استرانگ" **Benjamin Strong** رئیس تراست جی پی مورگان بانک و اولین پرزیدنت فدرال رزرو

۷ - "پاول موریتس واربورگ" **Paul Moritz Warburg** مدیربانک سرمایه گذاری ایم واربورگ و کمپانی ، شریک کمپانی کوهن - لوب ، همسر نینا لوب ، دختر سالومون لوب ، اولین رئیس هیئت مدیره فدرال رزرو و جانشین اولین پرزیدنت "فدرال رزرو بُرد" به نمایندگی از سوی امپراتوری روتشیلد در انگلستان و فرانسه

در این نشست پیشنهادی قانون ! تأسیس یک مرکزیت مالی با اختیارات نامحدود و تحت حاکمیت مطلق سرمایه یهود آماده می گردد. مرکزیتی که آگاهانه از بکاربردن واژه های چون بانک و یا بانک مرکزی برای آن خودداری شده و نام جعلی "سیستم ذخایر فدرال" بر آن گذاشته می شود.



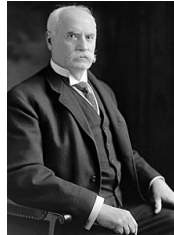
فرانک واندربلیپ



چارلز نورتون



آبراهام پیات آندرو



نلسون آلدريج



بنیامین استرانگ



پاول موریتس واربورگ

اهداف "کلان سرمایه یهود" از ایجاد چنین نهادی را می توان به اختصار در ۵ مورد زیر فرموله کرد:

۱- اولین و مهمترین هدف ، بدست آوردن امکان کنترل بر بخشهای مالی و اقتصادی ایالات متحده با از میدان بدرکردن کامل بانکهای رقیب و بخشهای غیرخودی کلان سرمایه مالی است . سالها پیش از این "مایرآمشل" بنیانگذار بانک روتشیلد گفته بود: شما کنترل بر ذخایر ارزی کشور را به من بسپارید ، آنوقت دیگر مهم نیست که چه کسی مهارسیاست را در دست دارد. این هدف ۱۹ سال بعد با ایجاد بحران عظیم اقتصادی در ۱۹۲۹ محقق می گردد. به این مطلب در سطور آینده اشاره خواهم کرد.

۲ - "حق" کاهش و افزایش ذخیره ارزی ملی از طریق بالا و پایین بردن خودسرانه درصد بهره بانکی به منظور اعمال کنترل بر سرمایه های مردم و چگونگی تأمین مالی صنایع ملی .

۳ - گردآوری اندوخته های ارزی کلیه بانکها در یک مرکزیت مالی به منظور جلوگیری از خروج سرمایه ها از حیطه کنترل و مقابله با موانع انباشت سرمایه کلان .

۴ - استفاده خصوصی از سود مالیاتهای جمع آوری شده ! و تأمین هزینه و ضررهای احتمالی توسط مالیات دهندگان . این شیوه ضد انسانی بارها در شرایط بحرانهای اقتصادی و از جمله آخرین آن در سالهای ۲۰۰۷ و ۲۰۰۸ در رابطه با اعلام ورشکستگی بانک یهودی "برادران لمان" بکار گرفته شد. در این موارد دولتها برای نجات بانکهای ورشکسته وارد شده و از کیسه مالیات دهندگان اقدام به کمکهای میلیاردی به بانکهای مذکور می کنند. بدین شیوه اصطلاحاً "اجتماعی کردن ضرر درعین خصوصیت بودن سود" می گویند. یعنی کلان سرمایه مالی اگر سود کرد مال خودش هست اما جبران ضررش مسئولیت ! جامعه است.

۵ - هدف آخر باند هفت نفره قانع کردن اعضای کنگره به اینکه پروژه مزبور اکیداً در جهت منافع ملی و مصالح عالییه مردم آمریکا می باشد.



اینها در شرایطی است که "کلان سرمایه یهود" علیرغم ید و بیضا و تارهای تنیده شده اش در تمامی زوایای مالی و اقتصادی قاره جدید هنوز حاکمیت مطلق برشئونات جامعه نداشته و دشمنان و رقبای سیاسی و اقتصادی فراوان دارد. به این اعتبار ضروری بود که برای موفقیت این طرح تمهیداتی چند اندیشیده شود. از جمله طرح مزبور می بایستی یک طرح کاملاً دولتی و به عبارتی یک پاسخ حکومتی به تقاضاهای رفرم اقتصادی از پایین قلمداد شود و نه صرفاً توطئه بخش خصوصی. به همین دلیل ایجاد یک بحران اقتصادی برای آماده سازی شرایط و بستن دهان مخالفین ضروری است. وال استریت باید به ظاهر با این طرح اعلام مخالفت کند و اکیداً در استفاده از واژه هایی چون کارتل و بانک مرکزی خودداری به عمل آید.

به منظور پوشانیدن لباس علمی به طرح مذکور قرار می شود که در میان اساتید دانشگاه ها و روشنفکران خودفروش به یارگیری پرداخته شود و در نهایت برای تظاهر به عدم مرکزگرایی و مقابله با اتهام تأسیس یک مرکزیت مالی، تشکیلات مذکور متشکل از ۱۲ بانک ایالتی طراحی می گردد که مهمترین آنها همانا شعبه رهبری کننده نیویورک می باشد. محل یازده بانک دیگر نیز در بستن، کانزاس سیتی، مینیاپولیس، دالاس، سان فرانسیسکو، کلیولاند، فیلادلفیا، ریچموند، آتلانتا، شیکاگو و سنت لوئیس تعیین می گردد.

## نقش وودرو ویلسون در تأسیس فدرال رزرو

وودرو ویلسون در کنار فرانکلین روزولت، رونالد ریگان و جرج دبلیو بوش، یکی از سرانگشتان پراهمیت مافیای یهود در راستای تحقق حکومت واحد جهانی است. او که فارغ التحصیل دانشگاه پرینستون (یکی از مراکزی که توسط وال استریت تأمین مالی می گردد) بوده و از ۱۸۹۰ به عنوان استاد دانشگاه مذکور مشغول به کار است، در سال ۱۹۰۲ با اشاره راکفلر و حمایت مؤثر دو تن از همکلاسیهای سابقش یعنی "کلیولند داج" **Cleveland H. Dodge** و "سایروس مک کورمیک" **Cyrus Mc Cormick**، مدیران سیتی بانک متعلق به راکفلر، به ریاست دانشگاه برگزیده می شود. او یکی از سلسله روشنفکرانی است که دانش و توانایی علمی خود را در معرض فروش به سرمایه مالی گذاشته بودند. حقوق ویلسون مستقیماً از یک فوند شخصی پرداخت می شود که سهامدارانش در کنار مک کورمیک و داج، دو بانکدار وال استریت یعنی "موشه تایلور پاین" **Moses Taylor Pyne**، اولین رئیس "اولین سیتی بانک ملی نیویورک" و "پرسی پاین" **Percy R. Pyne** هر دو از مؤسسان سیتی بانک می باشند.

ویلسون اولین روشنفکر و استاد دانشگاهی است که علناً به تبلیغ ضرورت رفرم در سیستم بانکی می پردازد. پاداش اولیه او فرمانداری نیوجرسی است که زمینه ساز نامزدی در انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۹۱۲ می باشد. مشکلی که ویلسون دارد عدم کاریسما و تک بعدی بودن اوست. این مسئله در کنار پایین بودن اقبال اجتماعی، پیروزی او در مقابل ویلیام تافت را تقریباً امکان ناپذیر می نماید. اینجاست که وال استریت دوباره وارد صحنه می شود. راه حل وال استریت تقسیم کردن آرای جمهوریخواهان است که اکثریت آرا را در مقطع پیش از انتخابات در اختیار دارند. قرار بر این می شود که تئودور روزولت، رئیس جمهوری جمهوریخواه قبلی علیه تافت جمهوریخواه انشعاب کرده و کاندیدای حزب ترقیخواه گردد. این کار صورت می گیرد و بدین ترتیب آرای جمهوریخواهان تقسیم می گردد و ویلسون موفق به ورود به کاخ سفید می شود. به همین سادگی!

جالبترین بخش شعبده بازی انتخابات مربوط به تأمین کنندگان مالی مبارزات انتخاباتی هر دو رقیب می شود. در حالیکه "فلیکس واربورگ" **Felix Warburg** تأمین هزینه انتخاباتی ویلیام تافت را متقبل شده است، برادر دیگرش "پاول موریتس واربورگ" **Paul Moritz Warburg** به همراه یاکوب شیف تأمین مالی مبارزات انتخاباتی وودرو ویلسون را برعهده دارند. یک شریک دیگرشان در تجارتخانه کوهن - لوب و کمپانی یعنی "اوتو کان" **Otto Kahn** هم هزینه مبارزات! رقیب سوم یعنی تئودور روزولت را بر دوش گرفته است. در پشت صحنه نیز رشته های مالی و لجستیکی کل روند انتخابات در کف با کفایت راکفلر و سیتی بانک او قرار دارد. بهتر از این دیگر نمی توان انتخابات کرد! به این می گویند دمکراسی لیبرال.

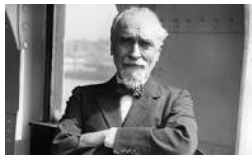
ویلسون با ۴۸ درصد آرا و در شرایطی که ۵۲ درصد آرا علیه او بود به کاخ سفید می رود. همراه با او یک عالیجناب خاکستری هم وارد کاخ می شود. "ادوارد ماندل هاوس" **Edward Mandell House** یک استاد اعظم فراماسونری، رفیق گرمابه و گلستان مورگان و جاسوس روتشیلدها، از اعضای مؤسس انستیتوی سلطنتی مسائل بین المللی (**RIIA**) و شورای روابط خارجی (**CFR**). او برای مدت شش سال یعنی تا پایان جنگ جهانی اول و پایان مأموریتش، همواره دو اتاق در ضلع شمالی کاخ سفید را در اختیار دارد بی آنکه دارای یک شغل رسمی باشد! او ظاهراً مشاور رئیس جمهور در امور بین المللی بوده است!



ادوارد ماندل هاوس



ودرو ویلسون



مونتاقو نورمن



میلتون فریدمان



مورای روت بارد

با ورود ویلسون به کاخ سفید مقدمات تهیه و تنظیم لایحه تأسیس فدرال رزرو علیرغم مخالفت‌های بسیار آغاز می‌گردد. چارچوب طرح ابتدایی در ۱۸ سپتامبر ۱۹۱۳ با اعمال فشار ویلسون بر اعضای کنگره به تصویب کنگره و روز بعد هم به تصویب سنا می‌رسد و سرانجام طرح آماده شده نهایی درست در ساعت یازده ۲۲ دسامبر ۱۹۱۳ و در شرایطی که تعطیلات کریسمس در راه است و برخی از نمایندگان پیشاپیش بار سفر بسته و دیگران نیز تمایل چندانی به بحث‌های طولانی ندارند، تقدیم کنگره می‌شود. طرح مذکور با ۲۹۸ رأی مثبت در مقابل ۶۰ رأی منفی در کنگره و ۴۳ رأی مثبت در مقابل ۲۵ رأی منفی در سنا و با امضای بلاواسطه ویلسون در ۲۳ دسامبر صورت قانونی بخود می‌گیرد. بدین ترتیب کلان سرمایه یهود خیز بلند خود برای تصاحب ولایت مطلقه مالی در قاره جدید را کلید می‌زند. از این نقطه به بعد دیگر خدمت به دولت فحیمه و آویزان شدن به ابر قدرت بریتانیا موضوعیت خود را از دست میدهد.

زمان برای خیانت به ارباب سابق و انتقال مرکزیت مالی جهانی از "سیتی آو لندن" به وال استریت و به تبع آن عروج ایالات متحده به عنوان ابر قدرت نوین و سقوط انگلستان به مثابه ابر قدرت قدیم آماده می‌شود. بدیهی است که این انتقال قدرت آسان نخواهد بود. قدرتهای اروپایی و ابر قدرت موجود به سادگی قابل دور زدن نخواهند بود. بدون درگرفتن یک جنگ جهانی پرهزینه و پرتلفات و به خاک و خون کشیده شدن اروپا، ابر قدرت بریتانیا به کنار، هیچیک از قدرتهای موجود نیز حاضر به پذیرش این تغییرات عظیم نخواهند شد. جنگ جهانی اول مستقل از دلایل و خواستگاه‌های متفاوت از منظر قدرتهای اروپایی و آمادگی اولیه و توهم ابلهانه توده‌های اروپا مبنی بر دستیابی به یک پیروزی نظامی زودرس، تا آنجا که به استراتژی کلان انتقال مرکزیت قدرت مالی و تولد ابر قدرت جدید بر میگردد، در این نقطه است که کلید می‌خورد و ضرورت می‌یابد!

به عبارت دیگر مستقل از هر تحلیل و توضیحی، جدای تمامی تلفات انسانی و ضربات روانی بر پیکره اجتماعی اروپا، واقعیت مستقل از ذهن، فرو رفتن کل قاره قدیم به انضمام ابر قدرت انگلستان و فاتحان جنگ تا گردن در گرداب بدهکاری به سیستم بانکی و کلان سرمایه مالی بویژه در آمریکا و درخشش "دلار" در مقابل ارزهای موجود است.

## نقش فد در رابطه با بحران بزرگ ۱۹۲۹

قبلاً گاه و بیگاه به اهمیت بحران ارزی سال ۱۹۲۹ میلادی در آمریکا و نقش آن در تغییر معادله قدرت جهانی اشاره کرده و توضیح مفصلتر را همیشه به آینده واگذار کرده بودم. زمان پرداختن به این واقعه مهم که به لحاظ میزان تلفات و خسارات و گستره تأثیرات مخرب آن تنها با یک جنگ نظامی قابل مقایسه می‌باشد، فرا رسیده است. نقش تعیین کننده فدرال رزرو در این جنایت تاریخی را هیچکس حتی مفسران رسمی نیز نفی نمی‌کنند. تفاوتها در میزان تأثیرگذاری این نهاد خصوصی است. ادعای من اما فراتر از نقش کمی یا کیفی فدرال رزرو بر عاملیت مستقیم این نهاد در کلید زدن برنامه ریزی شده و هدایت بحران ۱۹۲۹ انگشت می‌گذارد.

مشهورترین تئوریه‌ها در این رابطه متعلق به سه اقتصاددان و نظریه پرداز رسمی درون سیستم به نامهای "میلتون فریدمان" **Milton Friedman**، "آنا جاکوبسون شوارتز" **Anna J. Schwartz** و مورای روت بارد هست که متعلق به دو مکتب اقتصادی متفاوت می‌باشند. فریدمان و شوارتز متعلق به مکتب شیکاگو و "مورای روت بارد" **Murray Rothbard** از شاگردان مکتب اتریش می‌باشد. شاید لازم به گمانه زنی نباشد که هر سه آنها یهودی و نمایندگان بخش روشنفکری مافیای یهودند که طبق معمول بر بالهای رسانه ای و تبلیغاتی این مافیا شهرت جهانی یافته اند. یعنی اینکه نقدی هم اگر لازم باشد که هست باید توسط عناصر خود سیستم اعمال گردیده و نهایتاً تبدیل به نقد رسمی شود. بغیر از آن هر چه که می‌ماند در کادر "تئوری توطئه" مهر می‌خورد. حاصل نظرات فریدمان و شوارتز کتاب "تاریخچه مالی ایالات متحده" و فشرده تحلیل مورای روت بارد در کتاب "رکود بزرگ آمریکا" آمده است.

قابل توجه آنکه کتاب روت بارد در ۱۹۶۳ و کتاب فریدمان و شوارتز در سال بعد یعنی ۱۹۶۴ بیرون می آید. این دوران مصادف است با ورود یک "ثقل قدرت" جدید در سیاست آمریکا که با **جان اف کندی** وارد ساختار هرم قدرت شده اند. نیروی جدیدی که بعدها به لیبرالهای انترناسیونال معروف شده و اینجا و آنجا سیاستهای جناح هارتر را اگرچه کاملاً در **کادر سیستم** اما با نگاهی متفاوت به نقد می کشد. پس از کندی، **جیمی کارتر** و **دنبال او بیل کلینتون** و **باراک اوباما** به این جناح تعلق دارند.

هر سه این نظریه پردازان اگرچه به گونه ای قابل فهم اساساً وارد مقوله بازیگران اصلی پشت صحنه و آماجهای مافیای یهود در جریان بحران عظیم ۱۹۲۹ مبنی بر تعیین تکلیف با بخشهای غیرخودی کلان سرمایه مالی نمی شوند با این حال مستقیماً بر نقش فدرال رزرو در عدم کنترل بحران و رها کردن بانکهای ورشکسته به حال خود و... انگشت گذاشته اند. فریدمان، بانی اقتصاد نئولیبرالیست معتقد است که همواره این میزان نقدینگی موجود در جامعه است که به افت و خیز مالی و اقتصادی جهت می دهد. او همراه با شوارتز با ارزیابی اطلاعات نقدینگی و اقتصادی ۹۳ سال تاریخ ایالات متحده این را نتیجه می گیرد که هر زمان که میزان نقدینگی در جامعه بیشتر بوده است، به همان میزان رشد اقتصادی بالاتر بوده و بالعکس. به اعتقاد او فدرال رزرو در شرایط افت اقتصادی سالهای پایانی دهه سی میلادی با خودداری از افزایش نقدینگی در ساختار مالی جامعه سبب شده است که افت اقتصادی مبدل به رکود شدید و از هم گسستگی بازار بورس گردیده و ورشستگی بانکها را دنبال داشته باشد. بعد از آنهم از کمک به بانکهای ورشکسته خودداری کرده و الی آخر.... او عدم کمک فدرال رزرو به بانکهای ورشکسته را یک **اشتباه بزرگ قلمداد** می کند و نه یک توطئه برنامه ریزی شده برای از میدان بدر کردن رقبای قدرتمند کلان سرمایه یهود! حاصل کلام او این است که فدرال رزرو می توانسته جلوی تبدیل یک افت ملایم (فی المثل در مقایسه با بحران مشابه در ۲۰۰۷) را به یک فاجعه اقتصادی بگیرد و نگرفته است.

تحلیل روت بارد در نقطه مقابل نظریه فریدمان حکایت از **افزایش بی رویه حجم نقدینگی** در ساختار اقتصادی جامعه می کند که حاصل در هم ریختگی ساختار مالی متکی به ذخایر طلا در دوران پسا جنگ اول جمی باشد. او معتقد است که اتکاء پول به طلا در این دوران واقعی نیست و دنیا پس از جنگ اول دیگر به استاندارد طلا بازنگشته و آنچه که بود کاریکاتوری بیش نبوده است. این وضعیت به دولت و بانک مرکزی امکان می دهد که بسا بیشتر از میزان ذخایر طلا به چاپ اسکناس بدون پشتوانه اقدام کرده و به تبع آن میزان نقدینگی در جامعه به گونه ای کاذب افزایش یابد. روت بارد در این رابطه بانک انگلیس و رئیس قدرتمند آن "**مونتاگو نورمن**" *Montagu Norman* را محرک اصلی فشار بر فدرال رزرو و رئیس آن بنیامین استرانگ می داند، بدون آنکه به صاحب اصلی بانک انگلیس یعنی امپراتوری روتشیلد بپردازد.

به هر تقدیر دو تحلیل متفاوت متعلق به دو مکتب اقتصادی از دو نظریه پرداز رسمی و یک بحث تعیین تکلیف نشده! انبوهی تئوری و کار تحقیقی بدون آنکه هنوز پس از گذشت هشتاد و اندی سال، کارشناسان این حوضه به اجماع در رابطه با دلایل واقعی این تحول شگرف که تبعات آن شامل یک قلم جنگی خانمانسوز در اروپا و جهان و مهمتر از آن تغییرات بنیادی در ساختار رهبری جهان آروز می باشد، نرسیده اند و البته نیز نخواهند رسید! چرا که پاسخ واقعی نه در کادر سیستم که در بیرون آن قابل دستیابی است و لاغیر!

کوتاه سخن، و رای هر تحلیل و توصیفی آنچه که واقعی است و بحث برنمی دارد، برندگان و بازندگان بحران مالی عظیم سال ۱۹۲۹ می باشد. این دیگر کار تحلیل و تئوری نیست. چرا که واقعیت مستقل از ذهن ماست. یعنی در بیرون ما جریان دارد، چه بپذیریم و چه نه. چه بخواهیم و چه نه! برندگان واقعی بحران ارزی ۱۹۲۹، دو امپراتوری مالی در رأس هشت خاندان می باشند. امپراتوری روتشیلدها با مرکز نقلشان در اروپا و امپراتوری راکفلرها با مرکز نقلشان در آمریکا همراه با شش خاندان دیگر سلطنت مالی یهود، مورگانها، واربورگها، برادران لیمان، "کوهن - لوب" *Kuhn Loeb*، "گلدمن ساکس" *Goldman Sachs*، "لازار" *Lazards* (فرانسه) و "موسی سیف" *Moses Seif* (ایتالیا).